

تحلیل شخصیت محمود در رمان "انگار گفته بودی لیلی"

بر اساس آرای کارن هورنای

تهمینه شجاعت‌زاده،^۱ نرگس اسکویی^۲

چکیده

رمان "انگار گفته بودی لیلی"، رمانی روان‌شناختی با دیدگاهی انتقادی-اجتماعی است. این رمان دارای ذهنیت زنانه و نظام تک‌آوایی است و حضور مردان در آن، فقط از پس نگاه زنانه قابل رؤیت است. در میان عناصر روایت‌ساز این رمان، شخصیت‌پردازی نقش مهمی به عهده دارد و اغلب شخصیت‌ها، نقش‌های جنسیتی شاخصی در ابعاد اجتماعی و فردی ایفا می‌کنند. یکی از جذاب‌ترین شخصیت‌های موجود در رمان، شخصیت محمود است؛ این شخصیت پیچیده و عصبی، در داستان حاضر بسیار هنرمندانه و قوی طراحی و پردازش شده است. تحقیق حاضر به قصد تحلیل روان‌شناختی محمود و بر مبنای نظریات هورنای در موضوع شخصیت عصبی انجام گرفت. نتایج تحقیق، ناظر بر آن است که محمود، رهبر فرقه عرفانی خاص، که با فراگیری دانش روان‌شناختی و با غلبه بر نیروی ذهن و فکر دیگران، افراد را تحت نفوذ اراده خود درمی‌آورد و سوءاستفاده می‌کند، دارای شخصیت عصبی از نوع کمال‌گرا و خودبزرگ‌ساز است. رشد در شرایط سخت کودکی (خانواده تک‌والد، فقر، احساس حقارت ناشی از شغل مادر) ریشه اصلی ایجاد اضطراب اساسی، اختلال شخصیتی و تمایلات او به خود ایده‌آلی کمال‌گرا و قدرت‌طلب بوده است. او که نقش جنسیتی مرد - مجنون را هم در این داستان ایفا می‌کند، تضاد اساسی مابین مهرطلبی و قدرت‌طلبی را در طرحواره شخصیتی خود به نمایش می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: انگار گفته بودی لیلی، کارن هورنای، سپیده شاملو، عصبیت، شخصیت‌پردازی، خودبزرگ‌بینی.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران.

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

آثار هنری مهم و تأثیرگذار روان‌شناختی در ژانرهای گوناگون جنایی، اجتماعی-انتقادی و...، اصولاً بر پایهٔ شخصیت‌های استثنایی و اغلب دارای بحران‌ها یا اختلالات عصبی و شخصیتی نگاشته می‌شوند. برای پردازش جامع و اثرگذار چنین شخصیت‌هایی، هنرمند نیاز به اطلاعات روان‌شناختی خواهد داشت و توفیق چنین آثاری، بی‌تردید منوط است به هم‌خوانی اوصاف اشخاص داستان با اطلاعات علمی موثق در زمینه‌های شخصیت‌شناسی و رفتارشناسی. از طرف دیگر، لازمهٔ درک و دریافت اصیل، به‌سامان و همه‌جانبهٔ چنین آثار هنری، در گرو مطالعات و تحلیل‌های روان‌کاوانه، در جهت بازساخت علل و اسباب چرایی کنش‌ها و روابط اشخاصی است که در این گونه آثار ایفای نقش می‌کنند.

سپیدهٔ شاملو دو «رمان روان‌شناختی»^۱ تحسین‌شده،^۲ با عناوین «سرخ‌من از تو» و «انگار گفته بودی لیلی» نگاشته است و در هر دو رمان، ساختار اصلی روایت و پیرنگ داستان را بر مبنای توصیفات روان‌کاوانه از زندگانی کاراکترهایی با اختلال شخصیتی و هویتی (و یا تداعی خاطرات کسانی که با این افراد زندگی می‌کنند) بنا کرده است. او با بهره‌گیری از دانش روان‌شناسی و روان‌کاوی و تلفیق آن با ظرایف زبانی و نشانه‌شناختی و تکنیک‌های داستان‌نویسی مؤثر، با نگرشی که عمیقاً محتوی انتقادات فمینیستی و اجتماعی است، واقعیاتی از زندگی معاصر انسان امروز را به تصویر می‌کشد و ریشه‌یابی می‌کند.

شاملو در هر دو رمان خود، تمهیداتی برای حضور علم روان‌شناسی در طرح داستان فراهم آورده است. در رمان سرخ‌من، تو از من، یکی از شخصیت‌های اصلی، پزشک روان‌کاو است و از این‌روی، به‌گونه‌ای مفصل از موضوعات، تکنیک‌ها و حتی بحث‌های آسیب‌شناسی روان‌پزشکی در رمان سخن رفته است. در رمان انگار گفته بودی لیلی، دو کاراکتر اصلی یعنی محمود و مستانه از علم روان‌شناسی و روان‌کاوی بسیار بهره‌مند می‌شوند و در نتیجه نام‌ها و اصطلاحات فراوانی از این علم (فروید، یونگ ناخودآگاه، ذهن، روان، فکرخوانی، خواب‌گری، رویا و...) در رمان وجود دارد.

در رمان سرخ‌من، تو از من، قهرمان داستان از اختلال شخصیتی «تجزیهٔ هویت» (Dissociative Identity Disorder) رنج می‌برد. شاملو در این رمان، به کمک شیوه‌های

روان‌کاوی و روایت سازمان‌یافته، دلایل ایجاد این اختلال، ویژگی‌های مبتلایان به این بیماری و روش‌های درمانی آن تا رسیدن به شخصیت یک‌پارچه را همراه با تحلیل‌های زنانه و نقدهای اجتماعی مطرح ساخته است (اسکوپی، ۱۳۹۲: ۹۷). در رمان انگار گفته بودی لیلی، شاملو قصد دارد مفهوم اساطیری عشق را با کمک نمادهای روان‌شناختی و برداشت‌های جامعه‌شناختی، در هر دو جنس زن و مرد به نقد و بررسی بکشد. عنوان این رمان، انگار گفته بودی لیلی، مبین جستجوی پایان‌ناپذیر انسان در وادی عشق همراه با حیرت و تردید بسیار است.

عشق از دیرینه‌ترین مفاهیم و مسائل موجود در حیات بشر است و دانشمندان علوم مختلف، سعی نموده‌اند که تعریفی برای عشق بیابند، دلایل ایجادش را مشخص کنند و یا نقش عوامل زمینه‌ای چون تربیت، اجتماع و فرهنگ را در تکوین صور و اطوار عشق تبیین نمایند. احتمالاً «ضیافت» (Symposium)، اثر افلاطون که مجموعه سخنانی‌های حکمای بزرگ یونان، نظیر سقراط، در باب عشق است، نخستین اثر فکری و تحلیلی در باب عشق باشد که کاملاً متأثر از سنت، فرهنگ و فلسفه حاکم بر جامعه مردسالار زمانه افلاطون تدوین شده است (افلاطون، ۱۳۸۵: ۱۲-۲۰). در روان‌شناسی، کسانی چون فروید، یونگ، آدلر، کارن هورنای، لکان و... عشق را از جنبه نیازهای جنسی و جسمی، تمایلات و کشش‌های عاطفی و نیازهای ارتباطی انسان بررسی نموده‌اند.^۲ عشق، در زندگی فردی و اجتماعی انسان نقش مهمی ایفا می‌کند و بسته به خصوصیات شخصیتی و رفتاری افراد مختلف و نیز تحت تأثیر شرایط محیطی، اشکال و جلوه‌های متفاوت و نامکرر می‌یابد.

علم روان‌کاوی، در کنار مشخص نمودن تیپ‌های شخصیتی انسان و انواع اختلالات عصبی و هویتی، شکل‌ها و طرزهای غیرمعمول عشق را نیز بازجسته و معرفی نموده است. اصطلاحاتی چون عقده ادیپ (Oedipus Complex)، آنیما و آنیموس (Anima & Animus) و اختلالاتی چون مازوخسیم (Sadomasochism)، ناریسیسم (Narcissism) و... همه بیان‌گر توجه بنیادین علم روان‌شناسی به نحوه شکل‌گیری شخصیت انسان از کودکی تا بلوغ عاطفی و جنسی است که نقش اساسی را در بروز کنش‌های عاشقانه انسان برعهده دارد.

رمان انگار گفته بودی لیلی، رمانی روان‌کاوانه و شخصیت‌محور است که با نگاهی به

جریانات بیرونی از یک طرف و تحلیل ناخودآگاه و کنش‌های روانی زندگی افراد از طرف دیگر، نقش عشق را به‌عنوان طرح و پیرنگ اصلی داستان، بنا می‌نهد و با بهره‌گیری از چاشنی انتقادات فمینیستی و اجتماعی، وقایع و شخصیت‌های کمتر مطرح‌شده‌ای از زندگی معاصر، هم‌چون حلقه‌ها و فرقه‌های عرفانی نوظهور را در معرض تماشا و نقد می‌گذارد. در میان شخصیت‌های اصلی داستان انگار گفته بودی لیلی، کاراکتر محمود، به لحاظ تیپ شخصیتی و اجتماعی، برجسته و متمایز می‌نماید. شخصیت بیمار، سلطه‌جو و خودشیفته محمود، که خود را تا حد «مراد» و آقای جماعتی افسون‌زده ارتقا داده است، از اثرگذاری قوی در این رمان برخوردار است. این کاراکتر، مابه‌ازای مشابه کمتری در میان ادبیات داستانی و نمایشی معاصر ایران داشته است. شناخت این شخصیت، گام مؤثری در نقد روان‌شناختی رمان انگار گفته بودی لیلی و شناخت شیوه شخصیت‌پردازی در این رمان خواهد بود.

بیان مسئله

شخصیت‌سازی درست و علمی، یکی از تکنیک‌های روایت‌گری در رمان است. این امر در رمان‌های روان‌شناسی، که عادات و رفتارها یا اختلالات عصبی و هویتی شخصیت‌ها، نقش محوری در طرح داستان ایفا می‌کند، اهمیت بیشتری می‌یابد. در رمان انگار گفته بودی لیلی، که روایت‌گر موضوع عشق و تأثیرات آن در زندگی زنان و مردان است، محمود شخصیتی خاص و برجسته دارد. او نماد یک «مجنون» معاصر است که پی «لیلی»ش را می‌گیرد، می‌یابدش، قصد مالکیت او را دارد و در نهایت او را نابود می‌کند. مسئله اصلی این تحقیق، تجزیه و تحلیل شخصیت محمود در رمان انگار گفته بودی لیلی، با تکیه بر آرای روان‌کاوانه کارن هورنای است.

پیشینه، ضرورت و روش تحقیق

پیشتر، رضایی دشت‌ارژنه (۱۳۸۸) در مقاله «نقد و بررسی داستانی از جیمز تربر بر اساس دیدگاه روان‌شناختی کارن هورنای»، بهنام‌فر (۱۳۹۲) در مقاله «نقد روان‌شناختی دیگر سیاوشی‌نمانده، بر مبنای نظریه کارن هورنای» و شاکری در مقاله «تحلیل

روان‌شناختی شخصیت‌های سه داستان گدا، خاکسترنشین‌ها و آشغال‌دونی غلامحسین ساعدی، بر مبنای نظریه کارن هورنای» از نظریات هورنای برای تحلیل روان‌شناختی ادبیات داستانی استفاده نموده‌اند. در خصوص رمان انگار گفته بودی لیلی، معصومه محمودی با مقاله «بررسی مولفه زمان در رمان انگار گفته بودی لیلی، بر اساس دیدگاه ژنت» و لیلی صادقی در مقاله «نقدی بر رمان انگار گفته بودی لیلی: روایت عشق، تنهایی و بحران هویت» برخی عناصر روایی این رمان را بررسی نموده‌اند. در صفحات شخصی و پایگاه‌های اینترنتی نیز نوشته‌های پراکنده‌ای در تحلیل این رمان دیده می‌شود. اما، این رمان از جنبه شخصیت‌پردازی که به‌واقع مهم‌ترین عنصر از عناصر داستان‌پردازی این رمان است، تاکنون تحلیل نشده است. برداشت‌های دقیق‌تر از این رمان، مشروط به نقد و تحلیل فرآیند ارتباطی و هویتی اشخاص داستان است که این تحقیق آن را هدف خود قرار داده، بر اساس روش نقد روان‌کاوانه و با تکیه بر آرای کارن هورنای، به این تحلیل پرداخته است.

بحث و بررسی

الف) نگاهی مختصر به رمان انگار گفته بودی لیلی

رمان انگار گفته بودی لیلی، رمانی تک‌آوایی است، با غلبه نگاه و ذهنیت زنانه که در مورد دو امر جاودان از زندگی بشر، یعنی نیاز و تردید توأمان دو جنس در موضوع عشق روایت می‌شود. در این میان، اگرچه مردان، محوریت سلطه در این نظام تک‌آوایی را عهده دارند، اما حضورشان در داستان، به‌سان سایه است و تنها در تک‌گویی‌های ذهنی و یا نقل‌ها و نگرش‌های زنانه از حوادث، احضار و نقد می‌شوند و خود مجال مداخله در بازگویی اتفاقات را نمی‌یابند.

داستان، روایت‌گر مفاهیم عمیق و فطری از دنیای انسان نظیر عشق، تنهایی، بحران هویت و جستجو است. کانون مرکزی رمان، بر مبنای عشق متمرکز شده است. در این رمان، لیلی، نماد عشق اساطیری است و همه زنان می‌خواهند لیلی مردان زندگی‌شان باشند و با تردید لیلی بودن یا نبودن خود درگیرند (سایه‌ای از یک زن / رقیب در زندگی زنان نقش اول داستان، مستانه / شراره وجود دارد). مردان نیز، در پی لیلی اساطیری خود

هستند «محمود دنبال لیلی می‌گرده» (شاملو، ۱۳۷۹: ۹۶). اما این جستجو، جستجویی توأم با سرگردانی و عدم قطعیت است.

«تازه فهمیدم من لیلی نیستم، نمی‌توانم باشم. محمود هم نمی‌تواند لیلی داشته باشد. این بازی مال ما نبود. به درد ما نمی‌خورد. سال‌ها بی‌جهت فکر کردم می‌شود. فکر کردم... لیلی می‌شوم. محمود هم مجنون» (همان: ۹۳).

شاملو، داستان را در هشت فصل، تنظیم کرده است. در این هشت فصل، دو راوی اول شخص (شراره و مستانه) وجود دارد. وقایع داستان از لابه‌لای مرور و تداعی خاطرات دو راوی، به شیوه‌ی روایت غیرخطی و با برهم زدن توالی زمانی اتفاقات، از ماحصل تداعی‌ها و تعلیق‌ها بیان و قصه به مرور، چون قطعات پازل، کنار هم چیده و کامل می‌شود.

حضور محمود در رمان انگار گفته‌بودی لیلی، هر چند که بر سراسر داستان و زندگی شخصیت‌های آن سایه افکنده است، اما حضور مستقیمی نیست. خواننده، فقط از طریق واگویه‌های ذهنی، تداعی خاطرات، بیان رؤیاهای و شرح ماجراها از طریق دو راوی زن (شراره و مستانه) با محمود آشنا می‌شود.

محمود شخصیتی مرموز و خطرناک دارد. او رهبری فرقه‌ای خاص (شبه‌عرفان) را عهده‌دار است و مریدان سرسپرده بسیاری، برای جان‌سپاری و هر نوع خدمت‌رسانی غیرعادی، دور و برش را احاطه کرده‌اند. محمود بعد از ازدواج عاشقانه با مستانه، رفتاری آزارگر و مستبدانه نسبت به مستانه در پیش می‌گیرد و او را در خدمت خود و مادرش به بیگاری و بندگی می‌کشاند، در حالی که خود، زندگانی آزاد و خارج از عرف دارد. مستانه چند سال بعد، هم‌زمان با شنیدن خیر مرگ مادرش، بندهای نامرئی را که عشق محمود بر روح و جسمش تنیده است، می‌گسلد

«[رؤیا:] محمود اون طورا هم که تو فکر می‌کنی نیست. [مستانه:] نبود شراره. دیر فهمیدم که نبود. وقتی حسابی فرو رفته بودم. مثل یک هروئینی» (همان: ۹۷).

و با جسمی بسیار رنجور (مصروع) و روحی بیمارتر، از خانه (زندان) محمود می‌گریزد. یک ماه بعد، خودش را از پشت‌بام ساختمانی پائین می‌اندازد و به زندگی سراسر رنج خود، پایان می‌دهد.

ب) نظریات شخصیت‌شناسی کارن هورنای

خانم کارن هورنای (Karen Horney) در سال ۱۸۸۵ در هامبورگ آلمان متولد شد. هورنای از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ در «انستیتوی روان‌کاوی برلین» به تحصیل در روان‌کاوی سنتی پرداخت. او در سال ۱۹۱۹ طبابت خصوصی‌اش را آغاز کرد و به عضویت هیأت علمی این انستیتو درآمد. او مقالات زیادی دربارهٔ مسائل شخصیتی زنان نوشت و در آنها با برخی از مفاهیم فرویدی مخالفت کرد. در سال ۱۹۳۲ به عنوان مدیر وابستهٔ «انستیتوی روان‌کاوی شیکاگو» به آمریکا رفت و ضمن اشتغال به طبابت در انستیتوی روان‌کاوی نیویورک، به تدریس پرداخت، اما نارضایتی فزایندهٔ او از نظریهٔ سنتی فرویدی و نیز انتشار کتابش با عنوان «راه‌های نو در روان‌کاوی» (New Ways in Psychoanalysis) که فروید را به نقد می‌کشد، او را بر آن داشت که از این گروه جدا شود و مؤسسهٔ روان‌کاوی خود را، با عنوان «مؤسسهٔ روان‌کاوی آمریکا»، تأسیس کند. هورنای در کتاب «شخصیت عصبی زمانهٔ ما» (The Neurotic Personality of our Time)، به عوامل اجتماعی و فرهنگی روان‌شناسی اشاره می‌کند. سایر کتاب‌های او عبارتند از «خودکاوی» (Self-Analysis) و کتاب «عصبیت و رشد آدمی» (Neurosis & Human Growth). هورنای تا زمان فوتش در سال ۱۹۵۲ به تدریس و کار به‌عنوان یک درمان‌گر ادامه داد. کتاب «روانشناسی زن» (Feminine Psychology) که مجموعه‌مقالاتی است که بعد از مرگ او منتشر شد، باعث شد مردم علاقهٔ تازه‌ای به آثار او پیدا کنند (شولتز، ۱۳۸۴: ۵۰۴).

هورنای برخلاف فروید، نقش برتر عوامل جنسی را انکار کرده و از اعتبار «نظریهٔ ادیبی» او انتقاد می‌کرد. او مفهوم «لیبیدو» (Libido) و ساختار شخصیت فرویدی را کنار گذاشت. هورنای برخلاف فروید، انسان را محکوم به رنج بردن و ویران‌گری نمی‌دانست. به عقیدهٔ او، بشر استعداد این را دارد که قابلیت‌هایش را رشد دهد و به انسانی شایسته تبدیل شود. او در نظریه‌اش، الگویی از شخصیت را مبتنی بر عوامل اجتماعی معرفی کرد که تأثیر عوامل مادرزادی در آن بسیار اندک بود. هورنای معتقد بود اگر در خانوادهٔ کودک تفاهم، احساس ایمنی، محبت، گرمی و صمیمیت وجود داشته باشد از پیدایش روان‌رنجوری پیشگیری می‌شود (شکرکن، ۱۳۸۵: ۳۹۰-۳۹۲). در ادامه، اصول بنیادین نظریات روان‌کاوانهٔ هورنای به‌گونهٔ اجمالی مطرح می‌شود.

ب-۱) اضطراب اساسی (Basic Anxiety)

مفهوم بنیادی نظریه هورنای، «اضطراب اساسی» است که آن را به معنی «احساس جدایی و درماندگی کودک در دنیایی که بالقوه خصومت‌گر است» تعریف می‌کند و شامل احساس درماندگی در برابر جهان بالقوه خصومت‌بار است. در این نظرگاه، جهان ترس‌آفرین است؛ زیرا اعتمادناپذیر، آمیخته با دروغ، قدرشناس، بی‌انصاف، ستم‌کار و حسرت‌برانگیز است. طبق این مفهوم، کودک می‌ترسد که فردیتش پایمال گردد، آزادی‌اش گرفته شود، از خوشی و شادی او جلوگیری شود «در محیطی که اضطراب بنیادی به وجود آید، کودک از استفاده آزادانه از نیروهای خود منع می‌شود، عزت و اعتماد به نفس او از میان می‌رود، از طریق تهدید و منزوی کردن، به تدریج ترس به وی القا می‌شود» (هورنای، ۱۳۱۹: ۱۷۴-۱۷۵). به عقیده هورنای، هر چیزی که رابطه مطمئن بین کودک و والدین را مختل کند، می‌تواند اضطراب ایجاد کند. بنابراین، اضطراب اساسی، مادرزادی نیست و تحت تأثیر عوامل محیطی و اجتماعی، هم‌چون نگرش سلطه‌گرانه، فقدان حمایت، فقدان محبت و رفتارهای متغیر است. «چنین کودکی یک مقدار کشش‌ها، نگرش‌ها، گرایش‌ها، طرز فکرها و موضع‌های دفاعی در مقابل زندگی، به‌طور کلی در خود می‌پرورد که کشش‌ها و تمایلات و نگرش‌هایی عصبی و بیمارگونه‌اند و کودک نمی‌تواند از روی اراده و اختیار تغییری در آن‌ها ایجاد کند، بلکه به‌حکم ضرورت و از روی اجبار و اضطراب باید به آن‌ها بچسبد» (هورنای، ۱۳۹۴: ب: ۴۴).

ب-۲) تمایلات عصبی (Neurotic Claimes)

هورنای ده احتیاج عصبی را در افراد ناسالم، اساس مشکلات آنان می‌داند؛ این احتیاجات عبارتند از: احتیاج شدید به محبت و قدردانی، میل به داشتن شریکی که قبول تمام مسئولیت‌های او را بنماید، محدود بودن وظایف و مسئولیت زندگی، احتیاج شدید به قدرت، تمایل شدید به خودپسندی، احتیاج زیاد به مقام، میل زیاد به پیشرفت؛ میل بی‌اندازه به استقلال و خودمختاری؛ سوءاستفاده و استثمار دیگران؛ احتیاج به کامل بودن (هورنای، ۱۳۹۴ الف: ۳۵-۵۰).

بنا به عقیده هورنای، این ده احتیاج، اساس تمام تعارض‌ها و کشمکش‌های روانی است و یا به عبارت دیگر، ناراحتی روانی، نتیجه این احتیاجات عصبی غیرعادی است. هورنای معتقد بود که این ده احتیاج را می‌توان به سه قسمت عمده که عبارتند از: کشش به طرف مردم، کشش فرار از مردم و کشش مخالفت با مردم تقسیم کرد. شخص سالم قادر است که تعادل میان این سه عامل را برقرار کند؛ در صورتی که شخص عصبی، قادر به متعادل نمودن این روابط نیست و اغلب در یکی از آن‌ها راه اغراق و غلو می‌پیماید.

ب.۳) تضاد اساسی (Basic Conflict)

اضطراب اساسی، از رابطه والدین - کودک به وجود می‌آید. هنگامی که این اضطراب تولیدشده توسط اجتماع یا محیط ظاهر می‌گردد، کودک، تعدادی از راهبردهای رفتاری را برای مقابله با احساس ناامنی و درماندگی در خود پرورش می‌دهد. «راه‌هایی که کودک برای در امان ماندن از آزار دیگران بدان‌ها متوسل می‌شود، عبارتند از: طریق مهرطلبی (Moving Toward People) و جلب حمایت و محبت دیگران (شخصیت مهرطلب)، پرخاشگری و برتری‌طلبی (Moving Against People) (شخصیت سلطه‌جو) و عزلت‌گزینی (Moving Away from People) و دوری از اشخاص (شخصیت ازوطلب)» (هورنای، ۱۳۹۴: ۱۵). اگر هر یک از این راهبردهای رفتاری به صورت بخش تثبیت‌شده شخصیت او درآید، یک نیاز روان‌رنجوری یا نوروئیک (Neurotic) نامیده می‌شود که در واقع یک شیوه دفاع در برابر اضطراب است. «اگر کودک می‌توانست منحصرأً به یکی از سه طریق دفاعی فوق پناه برد، زیاد دچار ناراحتی و عذاب نمی‌شد، ولی مشکل اینجاست که بنا به موقعیت‌های مختلف، از این هر سه تاکتیک و طریق دفاعی استفاده می‌کند و چون این سه طریق با هم تضاد و مغایرت دارند، ناچار از برخورد آن‌ها کشمکش و تضاد شدیدی در وجود بچه ایجاد می‌شود که آن را نیز تضاد اساسی می‌نامیم» (همان).

چون کشمکش ناشی از این تضاد بسیار دردناک و سردرگم‌کننده است، کودک به ناچار سعی می‌کند، تنها اجازه بروز و ظهور یکی از روش‌های تدافعی ذکرشده را در رفتار خود، بدهد و به تدریج این رفتار تدافعی که ماحصل شرایط و نیز خلق و خوی ذاتی کودک است، به شکل شخصیت ثابت وی درمی‌آید و او را اغلب در یکی از سه موضع مهرطلبی،

برتری‌جویانه و یا انزواطلب خواهیم یافت.

ب-۴) خود آرمانی (Idealized Self)

انسان وقتی قسمت‌های اساسی روح خود، یعنی "خود واقعی" را سرکوب و محو نماید و از رشد بازدارد، به مقدار زیادی با خودش بیگانه و ناآشنا می‌ماند. البته این جریان به مرور و بدون آگاهی صریح خود شخص صورت می‌گیرد، چنین شخصی رفته‌رفته، در وجود خود، ایده‌آلی می‌سازد که سعی دارد همیشه به آن برسد. تصویر ایده‌آلی که شخص نوروپیک از خود دارد، به عقیده هورنای، نه تنها تصور باطل و بی‌جایی است، بلکه این تصویر روز به روز بزرگ‌تر شده و باعث از بین رفتن تمام انرژی شخص و ممانعت از به‌کار افتادن آن به طریق مثبت می‌گردد.

به تدریج، شخصیت عصبی، نسبت به آنچه واقعاً می‌خواهد یا نمی‌خواهد، نسبت به آنچه دوست دارد، یا دوست ندارد، نسبت به اعتقاداتش، به احساساتش منگ و بی‌توجه می‌شود. دید روشنی نسبت به هیچ چیز خود ندارد. بدون این‌که خودش متوجه باشد، در عالم خیال زندگی می‌کند و چندان علاقه‌ای به زندگی حقیقی خود ندارد، زیرا از آن دور است. در عوض پیشرفت واقعی، هر چه بیشتر و بیشتر «خود تصویری» اش را آرایش می‌دهد و بزرگ می‌کند. نمی‌تواند درباره زندگی خود تصمیمی بگیرد، زیرا نمی‌داند واقعاً چه چیزی می‌خواهد تا بتواند درباره اش تصمیم بگیرد. اگر مشکلی به او روی آورد نمی‌تواند واقعیت آن مشکل را درک کند، زیرا به‌طور کلی با امور واقعی زندگی بیگانه است» (هورنای، ۱۳۸۹: ۹۴).

پ) تحلیل شخصیت محمود بر اساس آرای هورنای

پ-۱) اضطراب اساسی محمود: رشد در خانواده تک‌والد

چنان‌که پیشتر گفته شد، کارن هورنای، اساس تمامی اختلالات رفتاری و هویتی انسان در بزرگسالی را، در اضطراب‌ها و نیازهای دوران کودکی افراد می‌جوید. از دیدگاه این رویکرد، محیط کودکی در شکل‌گیری اختلال شخصیتی نقش شایانی دارد. پس برای بازجست بیماری‌ها و تنش‌های رفتاری، رجوع به گذشته و کنکاش در مصائب و

محدودیت‌های محیطی و عاطفی کودک، امری ضروری چه از حیث شناخت شخصیت و چه از لحاظ کمک به وی در بهره‌گیری از روش‌های روان‌کاوی، جهت بهبود می‌باشد. معضل بزرگ در دوران کودکی محمود، بزرگ شدن در محیط خانوادگی تک‌والد، به سرپرستی مادر است. هر چند در این رمان، جزئیات بیشتری از علل فقدان پدر در این خانواده و زمان از دست رفتنش، ذکر نمی‌شود، اما مطابق تحقیقات پژوهش‌گران روان‌شناس و جامعه‌شناس، بزرگ شدن در خانواده‌های تک‌والد، به خودی خود، می‌تواند زمینه‌ساز فراوانی اضطراب‌های اساسی برای کودک و بروز تمایلات عصبی و اختلالات روانی و شخصیتی بسیاری برای او باشد. «تحقیقات بسیار زیاد سال‌های اخیر در مورد خانواده‌های تک‌والدی، نشان می‌دهد که اثرات این پدیده می‌تواند بسیار پایدار و مدت‌دار باشد. پس از تعدیل سایر عوامل و متغیرها مشخص گردید بچه‌هایی که تنها با یک والد زندگی می‌کنند، نسبت به بچه‌هایی که با دو والد زندگی می‌کنند، دو برابر بیشتر مبتلا به بیماری‌های روحی و روانی هستند» (بختیاری، ۱۳۸۳: ۲۴۴).

محمود در خانواده تک‌والد بزرگ شده است. مادر محمود، با کارگری در خانه مردم، هزینه زندگی خود و فرزندش را تأمین می‌نموده است:

«فهمیدم تا قبل از فرقه، آن‌ها هیچی نداشتند، حتی همین زیرزمین را. خرج زندگی‌شان را خانم‌جان از راه کارگری تأمین می‌کرده» (شاملو، ۱۳۷۹: ۱۰۶).

بنابراین اصلی‌ترین ارکانی که از شرایط زندگی محمود در کودکی می‌دانیم زندگی کردن در شرایط سخت عاطفی و اقتصادی است. «اغلب کودکانی که در خانواده‌های مادرسرپرست زندگی می‌کنند، ناگزیرند که به لحاظ عدم حضور پدر، با چالش‌های مالی و درگیری‌های آن مواجه شوند. این‌گونه کودکان، غالباً افت از زندگی نرمال و استاندارد یا درگیری با فقر شدید را تجربه می‌کنند. این شرایط نتیجه فقدان درآمد کافی و همچنین عدم حضور پدر در خانواده است» (بختیاری، ۱۳۸۳: ۲۴۵). نبود پدر و بزرگ شدن در خانواده مادرسرپرست، به‌تنهایی قادر است که عاملی برای ایجاد اختلالات روانی و پرخاشگری در پسران باشد. «بیلر بیان می‌کند که پرخاشگری پسران در خانواده‌های بدون پدر، بیشتر است و علت آن ناتوانی مادر به‌عنوان سرپرست خانواده در پرورش حالات مردانه در پسران است. براد (۱۹۹۰) امر کردن بیش از حد پسران را موجب ایجاد حالت پرخاشگری

در آن‌ها می‌داند. به اعتقاد وی حضور پدران موجب کاهش تمایلات پرخاشگری در پسران می‌شود» (همان).

شرایطی که محمود در آن رشد می‌یابد، جز نبود پدر و محبت و حمایتش، شامل فقر و نیز تأمین مخارج زندگی از طریق کارگری مادر در خانه‌ها می‌شود. این شرایط، یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد سرخوردگی و احساس حقارت و خشم شدید مخصوصاً در پسران نوجوان است. فرزندان از کار کردن والدین، مخصوصاً مادر خود، در خانه‌های مردم بسیار رنج می‌برند. این شرایط، زمینه‌ساز خشونت و ایجاد تمایلات عصبی، نظیر میل به پنهان‌کاری، خیال‌بافی، تلاش برای تغییر وضعیت معیشتی خانواده به هر طریقی و نیز فرورفتن در نقش‌های خیالی، علی‌الخصوص نقش افراد مالدار و قدرتمند است.

پ-۲) خود آرمانی محمود: شخصیت کمال‌طلب و خودبزرگ‌ساز

هم‌چنان‌که پیشتر در ضمن مرور آرای هورنای مطرح شد، شخصیت عصبی، از آن‌جا که شرایط حاضر و آنچه بر خود واقعیش می‌رود را، نمی‌پسندد، به‌ناچار در ذهنیت خود، از خود، شخصیتی انتزاعی می‌سازد و او را بر خود واقعی‌اش ترجیح می‌دهد و در روابط خود نیز به آن خود ایده‌آلی‌اش اجازه تجلی می‌دهد. در این ذهنیت، شخص به دنبال جبران افراطی طرح‌واره‌های محرومیت هیجانی و احساس نقص/شرم است و فعالانه تلاش می‌کند از احساسات بنیادی شرم و بی‌اعتمادی که با ذهنیت دیگرش، یعنی ذهنیت کودک تنها مرتبط هستند اجتناب کند. در واقع این احساسات، ناشی از نیازهای برآورده‌نشده پذیرش و علاقه نامشروط در کودکی هستند. بدین ترتیب کودک، تاکتیک‌های انزواطلبی و محبت‌طلبی را واپس می‌زند تا به تصور آرمانی از خود، که شیفته آن است و خارج از حقایق و استحقاقش بدان مباحثات می‌کند، برسد.

خودبزرگ‌سازی، ذهنیت غالب شخصیت محمود است. در این ذهنیت، بیمار، رفتارها و احساساتی مانند استحقاق، طلب‌کاری، کنترل‌کنندگی، توجه‌خواهی، تأییدخواهی، خرده‌گیری و سوءاستفاده از دیگران از خود نشان می‌دهد. ذهنیت کمال‌جو و قدرت‌طلب در شخصیت محمود تا آن حد شدت یافته است که او برای ارضای تمایلات عصبی خود نظیر چیرگی بر دیگران، حس برتری‌جویی و نیز استثمار و بهره‌کشی از دیگران در بالاترین حد ممکن،

به شیوه‌های عجیب و کمتر متداول، چون ایجاد قدرت تسلط بر فکر و نیز قدرت ذهن‌خوانی دیگران، در خود روی آورد:

«من به‌عنوان یه آدم تونستم یه جایگاهی برای خودم بسازم، یه مقام. حالا چرا به این جایگاه احتیاج داشتم، بماند» (شاملو، ۱۳۷۹: ۱۰۴).

بدیهی است این اعمال، ناشی از نیازهای روانی وی در جبران عزت نفس آزرده و ارضای حس قدرت‌طلبی اوست.

محمود بیشتر وقت خود را صرف مراقبه و مطالعه کتاب‌های روان‌شناسی، مدیتیشن (Meditation) و ذن (Zen) می‌کند؛ برای آن‌که با ماهیت ذهن و تسلط بر آن آشنا شود و بتواند از راه خواندن افکار دیگران، زمام اختیار آن‌ها را در دست بگیرد و نیت خود را عملی کند. او با مفاهیم روان‌کاوی چون ناخودآگاه، هیپنوتیزم (Hypnotism) و... آشناست و از این علم در جهت رونق بازار حرفه‌ای خود سود می‌برد. از راه توانایی در اختیار گرفتن نیروی ذهن خود و دیگران است که محمود توانسته است خود را تا مقام سروری بالا ببرد. او که اعمالش در خفا، بیان‌گر عدم اعتقادش به مسائل مذهبی و اخلاقی است، از راه استیلا بر فکر ظاهرین دیگران، خود را در حد انسان کامل، پیر و مرشد راه برای مریدانش - که پیوسته هم بر تعدادشان افزوده می‌شود - بالا برده است. مریدان تمام نیازهای محمود را برآورده می‌کنند. محمود حتی اجازه تملک همسران مریدان خود را می‌یابد. آوازه محمود تا خارج از مرزهای کشور هم رسیده است و مریدانی از سایر کشورها برای کسب فیض از محضرش و برخورداری از کمالات روحی و نیز رسیدن به درجه آرامش و خلوص، به حضورش می‌رسند و پیشکشی‌های ارزشمندی را به او تقدیم می‌کنند. محمود درآمدهای کلانی که از طریق همین مریدان فدایی به دست می‌آورد، در بانک‌های خارجی سرمایه‌گذاری می‌کند (همان: ۱۰۷) و روز به روز بر قدرت و مکتب و شأن و شوکتش، یعنی تمام چیزهایی که در کودکی از آن محروم بوده است، افزوده می‌شود. محمود هم به جهت شخصیتی و برای ارضای تمایلات عصبی خود و هم برای ادامه نفوذ خود بر مریدانش و کسب درآمد، نیاز دارد که مقام کمال خود را در نظر آنان اثبات نماید و معجزه و کراماتی از خود به تماشا بگذارد تا مریدانش او را بیش از پیش باور داشته باشند. لذا در جلسات فرقه، از دو عنصر برای زدودن عقل و ادراک مریدانش بهره

می‌برد که اولی الکل و دومی هیپنوتیزم است. او پس از استفاده از این دو عامل، وانمود می‌کند که حاضران در مجلس را، حال سُکر و بی‌خودی عارفانه دریافته است و آن‌گاه که آنان مستانه پای می‌کوبند و دست می‌افشانند و می‌اندیشند که در حال سماع هستند، محمود را در حال نشان دادن یکی از کراماتش، برخاستن از زمین و نشستن در هوا، می‌بینند (همان: ۱۴-۱۱) بعدها، سیاوش، پسر علی و شراره و برادرزاده مستانه، از طریق یکی از هم‌کلاسی‌هایش که مرید محمود شده است، به یکی از جلسات فرقه نفوذ می‌کند و با تهیه فیلم از این مجلس، نشان می‌دهد که چگونه محمود با زایل کردن قوه ادراک مریدانش با الکل و خواب مصنوعی در این جلسات، آنان را می‌فریبد و تظاهر به کرامت نشستن در هوا می‌نماید. هم‌چنین محمود برای ترفیع درجه خود در نگاه مریدانش، به مستانه آموخته است تا در پاسخ به این پرسش که «محمود چه می‌خورند؟» بگوید «کرامت و کتمان» (همان، ۱۰۸).

البته قصد شاملو، از پرداختن به شخصیت محمود، تنها بیان پاره‌ای از مشکلات اجتماعی نظیر ریاکاری و سوءاستفاده از باور و اعتقاد مردمان ساده‌دل توسط افراد قدرت‌طلب نیست. بلکه اصلی‌ترین نقشی که محمود با بحران شخصیتی خود باید در داستان طرح نماید، ایفای نقش جنسیتی در مقام یک مرد-عاشق است. محمود در عشق و زناشویی هم شخصیت قدرت‌طلب و خودکامه از خود بروز می‌دهد. تسلط محمود بر همسرش مستانه، که نماد زیبایی و جذابیت و یکی از نامزدهای احتمالی مقام «لیلی» بودن در این داستان است، با تمرکز محمود بر فکر مستانه و در اختیار گرفتن اراده و ذهن او میسر می‌شود.

«می‌دانستم محمود نخواهد پرسید چه کار می‌کنم. لازم نبود بی‌رسد. سال‌هاست تمام افکارم را می‌خواند» (همان: ۶۲).

مستانه قبل از محمود، سال‌ها در بند عشقی دیگر - پسرک هم‌کلاسی دوران کودکی - گرفتار بوده است. «گشتاسپ»، علی‌رغم عشق فراوان به مستانه، به جهت نداشتن شغل و درآمد مناسب، تمایلی به ازدواج نشان نمی‌دهد و مستانه خسته از انتظار طولانی و رنجور از غم فقدان برادر، برای گسستن بندهای این عشق نافرجام، قصد خروج از وطن را دارد. اما سفرش به ترکیه، که قرار است با رفتن به کشورهای دیگر طولانی و به سفری

بی‌بازگشت تبدیل شود، بسیار زود با برگشتن وی به ایران تمام می‌شود. مستانه در این زمان، بسیار تنهاست و هم‌صحبتی ندارد. شراره، علی را فقط مال خود می‌داند و حاضر نیست از احساس مستانه در سوگ برادر چیزی بشنود (همان: ۶۹-۷۰). مادر مشاعر خود را از دست داده است و پدر نیز طاق‌شنیدن کلامی در مورد علی ندارد. درست در همین زمان است که محمود با مراجعه به محل کار مستانه - آژانس مسافرتی - او را می‌یابد و ادعا می‌کند که سال‌ها قبل که با علی هم‌بند بوده‌اند، از طریق علی، با مفهوم «لیلی» آشنا شده، با دیدن عکسی از مستانه، لیلی خود را شناخته است:

«گفته بود سال‌ها خوابم را می‌دیده» (همان: ۱۴).

«سال‌هاست از فکر داشتن من مست مدام است» (همان: ۱۷).

«او چنان حرف‌های عاشقانه‌ای می‌زد که گشتاسب توی خواب هم نمی‌دید. می‌دانستم مردی که دستم را می‌بوسد و پیش پایم زانو می‌زند، کسی است که خیلی‌ها آرزوی بوسیدن دستش را دارند. آرزوی یک نگاه و خلوت با او را» (همان: ۹۵).

هم‌چنین محمود مدعی می‌شود که برای یافتن مستانه، بسیار مجاهده کرده، ریاضت و محرومیت کشیده است.

«من تو رو دوست دارم. به خاطر تو خیلی کارا کردم. خیلی سختی کشیدم. تو نمی‌دونی توی اون ده‌کوره‌های ترکیه چی کشیدم تا تونستم شاگردی بکنم. واسه تو بوده» (همان: ۱۰۳).

محمود از همان ابتدا به وسیله خوانش فکر مستانه، به‌درستی درمی‌یابد که برای نفوذ در فکر و احساس مستانه، باید مرور شخصیت و خاطرات علی را مستمسک سازد و با این نقشه به‌سادگی اختیار مستانه را در دست می‌گیرد.

«ماجرایی می‌خواست آغاز شود. ماجرای که یاد و نام علی را با خودش داشت» (همان، ۷۰).

او را مطیع خواسته‌های خود می‌سازد. به‌نحوی که مستانه با وجود درک نادرستی اخلاقی و عقیدتی محمود، با پای خود به قربانگاه می‌رود و با میل خود در دام محمود پای می‌نهد (همان: ۱۰۰).

پ-۳) تضاد اساسی در رفتار محمود

رفتار محمود با مستانه پس از ازدواج، نمونه‌ی عالی تضاد اساسی در شخصیت و تمایلات اوست. در رفتارهای او نیازهای مهرطلبی و قدرت‌جویی، توأمان تظاهر می‌کند. او از مستانه انتظار دارد که برای سروری او، یک «خانم» تمام عیار باشد (همان: ۶۵). رعایت حجاب کامل، صحبت نکردن با مردان، سکوت کامل در مجالس فرقه، منع کردن او از رفت و آمد با آشنایان و اقوام، اجازه نداشتن برای صحبت با تلفن، زدودن هر گونه زیب و آرایش از وی حتی کوتاه کردن موهای او که جلوه‌ی کاملی از زیبایی زنانه است، قفل کردن در خانه به روی او (همان: ۱۰۷) و انتظار اطاعت محض از او داشتن، تماماً ماحصل رفتاری است که از شخصیت عصبی و قدرت‌طلب محمود می‌سزد.

«وقتی سوار هواپیما شدیم، به مهماندار گفتم برایم آب بیاورد. محمود با آرنج کوبید توی پهلویم. چون توی چشم‌های مهمان‌دار نگاه کرده بودم» (همان: ۱۰۲). همان‌گونه که در الگوی شخصیت عصبی هورنای ترسیم شده است، این افراد بسیار استثمارگر و سودجو هستند. محمود از جهت مالی هم مستانه را استثمار می‌کند: «پول درمی‌آورد. برای من هیچ وقت یک شاخه گل نرگس نخرید... تازه هر چی داشتم هم از من می‌گرفت» (همان: ۱۰۷).

محمود تاب کوچک‌ترین اعتراض و تمرد مستانه را از دستورات و قوانینی که خودش و مادرش در منزل وضع کرده‌اند، ندارد و در ازای کوچک‌ترین خطایی، او را به سختی تنبیه می‌کند (شلاق). محمود که در ارتباط با مستانه، از یک سو چهره‌ای بسیار مستبد و منفعت‌طلب از خود به‌نمایش می‌گذارد، از طرف دیگر، به جهت عشق نیازمندانه‌اش به مستانه، به شدت مراقب او است. مهرطلبی سرشار محمود نسبت به مستانه سبب می‌شود تا پس از هر بار شلاق زدن او، به پای مستانه بیفتد و مجنونانه او را بنوازد و بستاید: «محمود موهایم را نوازش می‌کرد. می‌گفت آرام باشم. فقط یک مدت کوتاه صبر کنم. چرا خودم را به او نمی‌سپارم؟ مگر از من چه می‌خواست؟» (همان: ۱۰۸).

نتیجه

شاملو در رمان "انگار گفته بودی لیلی" برای طرح اندیشه‌های انتقادی-اجتماعی خود و نیز به نمایش گذاشتن جلوه‌هایی تازه از کهن‌الگوی عشق و اسطوره‌های لیلی و مجنون، به سراغ طرح‌واره‌های شخصیتی متفاوتی از زنان و مردان رفته است. در این مقاله، طرح‌واره شخصیتی یکی از نقش‌های محوری و اصلی مردانه، شخصیت محمود، بر مبنای آرای کارن هورنای در موضوع شخصیت عصبی بررسی شد. مطابق الگوهای شخصیتی ارائه‌شده در نظریات هورنای، محمود تمام رفتارها و تمایلات شخصیت سلطه‌گر و قدرت‌طلب را بروز می‌دهد. وی کودکی سختی را در خانوادهٔ مادروالد و فقیر از سر گذرانده است که موجبات اضطراب اساسی را برای او فراهم آورده و تمایلات عصبی چون احتیاج شدید به محبت و قدردانی، میل به داشتن شریکی که قبول تمام مسئولیت‌های او را بنماید، احتیاج شدید به قدرت، تمایل شدید به خودپسندی، احتیاج زیاد به مقام، میل زیاد به پیشرفت، سوءاستفاده و استثمار دیگران و احتیاج به کامل بودن را در وجود او نهادینه ساخته است. او برای ارضای این تمایلات، از قدرت در اختیار گرفتن ذهن و فکر دیگران بهره‌مند می‌شود و در تعاملات اجتماعی در مقام پیشوای یک فرقه ظاهر می‌شود و از مریدان خود بهره‌جویی می‌کند. محمود، نقش جنسیتی و همسری (مرد - مجنون) خود را نیز با همین الگوی شخصیتی سلطه‌جو و استثمارگر ایفا می‌کند. او که در عین حال، به‌عنوان نمونه‌ای از شخصیت مردانه، ایفاگر نقش همسر و عاشق نیز در داستان هست، تضاد اساسی بین دو الگوی شخصیتی مهرطلب و سلطه‌جو را به خوبی به نمایش گذاشته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. رمان روان‌شناختی: رمانی است که در آن به حالت‌ها و عواطف پیچیده ذهنی و ویژگی‌های درون شخصیتی توجه شود. از این‌رو در رمان‌های روان‌شناختی به آنچه رخ می‌دهد اکتفا نمی‌شود، بلکه بیشتر به چرایی و شرح و بسط علت‌ها و چرایی اعمال و کنش‌ها و واکنش‌های افراد می‌پردازد. زندگی عاطفی شخصیت‌های رمان بیش از معمول مورد اهمیت قرار می‌گیرد و به «انگیزه‌های اعمال و رفتاری که از شخصیت‌ها سر می‌زند، توجه بسیاری دارد» (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۴۳۳). می‌توان گفت رمان روان‌شناختی، تفسیر زندگی نامریی انسان است و عمر اینگونه رمان از صد سال بیشتر تجاوز نمی‌کند، اما با پیشرفت روان‌شناسی جدید رشد و گسترش چشمگیری یافته است. از مصداق‌های معتبر این نوع رمان می‌توان به رمان‌های تولستوی و داستایوسکی اشاره کرد. از جمله داستان‌های ایرانی می‌توان به «خواب زمستانی» اثر گلی ترقی و «آداب زیارت» نوشته تقی مدرسی اشاره کرد.
۲. سپیده شاملو به جز رمان سرخی تو از من دو کتاب دیگر نیز با نشر مرکز دارد: انگار گفته بودی لیلی نخستین بار در سال ۱۳۷۹ منتشر شد. این رمان جایزه ی بنیاد هوشنگ گلشیری برای بهترین رمان اول سال ۱۳۷۹ را از آن خود کرد. از رمان سرخی تو از من توسط هیئت داوران جایزه ی ادبی روزی روزگاری (در سال ۱۳۸۵) و نیز در پنجمین جایزه ادبی اصفهان (در سال ۱۳۸۶) تقدیر شده است.
۳. عشق لفظی است که واجد تعدد معنای خاصی است و به کنش و وابستگی عاطفی و جسمی نسبت به فردی دیگر دلالت دارد و دارای صور گوناگونی است (عشق مادری، عشق برادرانه، عشق جنسی...). ولی نزد فروید به معنای رابطه‌ای ناآگاه نسبت به غیر است. فروید آن را گاه لیبیدو (عشق جنسی) و گاه انتخاب مطلوب و یا رانش (اروس Eros) می‌خواند (اسون، ۱۳۸۶: ۴۵).
۴. از جمله مؤثرترین و پر دامنه‌ترین این مباحث که ناظر بر ترادف عشق و اعتیاد است، می‌توان به نظریات استانتون پیل، روان‌شناس امور اجتماعی در کتاب عشق و اعتیاد اشاره کرد.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. اسون، پل لوران. (۱۳۸۶). واژگان فروید، ج ۳، ترجمه کرامت موللی، تهران: نی.
۲. افلاطون. (۱۳۸۵). ضیافت یا سخن در خصوص عشق، پیشگفتار از محمدعلی فروغی، ترجمه محمدابراهیم امینی‌فرد، تهران: جامی.
۳. شاملو، سپیده (۱۳۷۹) انگار گفته بودی لیلی، ج ۸، تهران: مرکز.
۴. _____ . (۱۳۸۵). سرخی من از تو، تهران: مرکز.

۵. شکرکن، حسین. (۱۳۸۵). مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن، ج ۵. تهران: سمت.
۶. شولتز، دوان پی و شولتز، سیدنی ال. (۱۳۸۴). تاریخ روان‌شناسی نوین، ج ۳، ترجمه علی‌اکبر سیف و همکاران، تهران: دوران.
۷. میرصادقی، جمال. (۱۳۸۷). راهنمای داستان‌نویسی، تهران: سخن.
۸. هورنای، کارن. (۱۳۸۹). راه‌های نو در روان‌کاوی، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت.
۹. _____ . (۱۳۹۳). روان‌شناسی زن، ترجمه ابوذکر کرمی، تهران: دانژه.
۱۰. _____ . (۱۳۹۳). تضادهای درونی ما، ترجمه محمد جعفر مصفا، ج ۱۰، تهران: بهجت.
۱۱. _____ . (۱۳۹۴ الف). خودکاوی، ترجمه محمد جعفر مصفا، ج ۸، تهران: بهجت.
۱۲. _____ . (۱۳۹۴ ب). عصبیت و رشد آدمی، ترجمه محمدجعفر مصفا، ج ۲۱، تهران: بهجت.

ب) مقالات

۱۳. اسکویی، نرگس. (۱۳۹۲). "تجزیه هویت در رمان سرخی تو از من". در فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۹، صص ۱۱۹-۱۴۴.
۱۴. بختیاری، فاطمه. (۱۳۸۳). "غرب و پدیده خانواده‌های تک‌والدی". در مجله راهبردی مطالعات زنان، شماره ۲۴، صص ۲۳۴-۲۳۷.
۱۵. صادقی، لیلی. (۱۳۸۰). "نقدی بر رمان انگار گفته بودی لیلی: روایت عشق تنهایی و بحران". در روزنامه جام‌جم آنلاین، (دوشنبه، ۳۰ مهر، ۱۳۸۰). www.jamejamonlione.ir
۱۶. محمودی، معصومه. (۱۳۹۱). "بررسی مؤلفه‌های زمان در رمان انگار گفته بودی لیلی بر اساس دیدگاه ژنت". در مجموعه مقالات ششمین همایش پژوهش‌های ادبی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.